

بر تصمیم‌گیری‌های رهبران سایه انداخته و هنوز همگرایی، به عنوان حلقه مفقوده اروپا مانع از حصول اجماع در میان اعضا می‌شود. از این رو سخن از همگرایی در اروپا مستلزم شناخت مجموعه مشکلات و چالش‌هایی است که اروپاییان با آن روبه‌رو هستند، مشکلاتی همچون

• ناسیونالیسم اروپایی: از دهه ۱۹۸۰ و با کمزنگ شدن خاطرات زنده دوران فاشیسم و همزمان با آغاز تحولات جدید مانند جهانی شدن و افزایش ورود مهاجران به کشورهای اروپایی شاهد ظهور و شکل‌گیری احزاب نوبنی در صحنه سیاسی کشورهای اروپایی هستیم. این احزاب با رویکردی پوپولیستی خود را صدای اصلی مردم و اکثریت خاموش میدانند و احزاب حاکم اعم از چپ و راست را از یک جنس میدانند و آنها را به خاطر ورود مهاجران و تبعات فرهنگی نامطلوب آن برای جامعه متهم می‌کنند. در سال‌های اخیر بحران اقتصادی از یک سو و ناکارآمدی احزاب سنتی چپ و راست باعث افزایش چشمگیر محبوبیت احزاب ناسیونالیست در اروپا شده است. مارتین شولتز رئیس پارلمان اروپایی اخیرا در سخنانی درباره تجدید حیات ناسیونالیسم در اروپا هشدار داده و تصریح کرد که این بحران می‌تواند به از هم گسیختگی اتحادیه اروپا منجر شود. وی تصریح کرد که من با نگرانی زیادی این مسئله را بررسی می‌کنم. این بحران ما اروپاییان را در معرض خطر از هم گسیختگی قرار داده است. شولتز افزود: هماهنگی اروپایی تنها ابزاری است که می‌توان با آن در برابر نیروی مخرب ناسیونالیسم مقاومت کرد. هرمان فان رومپوی رئیس شورای اروپا نیز در مورد شدت گرفتن تمایلات ملی‌گرایانه کشورهای عضو این اتحادیه ابراز نگرانی کرد و گفت: این احتمال وجود دارد که انتخابات پارلمانی اروپا برای ماه مه ۲۰۱۴ پیش‌بینی شده است، با شرایط بسیار دشواری همراه باشد. وی افزود با این حال، هنوز اکثریت کافی برای دفاع از اتحادیه اروپا وجود دارد، اما شرایط نسبت به گذشته دشوارتر است. اگر این احزاب مخالف اتحادیه اروپا بیش از ۳۰ درصد کرسی‌ها را

طرفدار بیشتری یافته است.

اگر شکل‌گیری پیمان ماستریخت در سال ۱۹۹۲ باعث شد که عده‌ای نظریه‌پرداز از اشتراکات جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای اروپایی سخن بگویند و اندیشه فلسفی و سیاسی یونان، نظریه‌پردازی حقوقی و سازمانی در رم باستان و مسیحیت را پایه و بنیان برای شکل‌گیری روندهای همگرایی بدانند، این روزها ایتالیا و یونان خود به بلای جان روندهای همبستگی منطقه‌ای تبدیل شده‌اند. واقعیت‌های تلخ امروز باعث شده که حتی کشورهای اروپایی، تاریخ مشترکشان در جنگ‌های صلیبی، فتوحات پس از آن و حتی رنسانس را نیز به دست فراموشی بسپارند. اگر در دهه‌های قبل نظریه‌پردازان لیبرالی همچون کارل دوپچ وجود سازگاری متقابل ارزش‌های سیاسی و فلسفی، پیوندهای اقتصادی، رشد اقتصادی چشمگیر و توسعه تفاهم میان نخبگان سیاسی را علت اصل بودن پدیده همسویی و همگامی کشورهای اروپایی می‌دانستند، در سال‌های اخیر جای همه آن عوامل را ناسازگاری ارزش‌های بنیادین، تضادهای اقتصادی، رکود مهلك اقتصادی و چالش و تضاد میان نخبگان ایززازی گرفته است. شاید به همین دلیل هم باشد که اقتصاد، بنیان و پایه همگرایی در اروپا، پس از گسترش بحران مالی در جهان، خود نقش تخریبی و غیرسازنده در روندهای همبستگی پیدا کرده است.

همگرایی، به عنوان حلقه مفقوده اروپا

فوریه سال ۱۹۹۲ اروپا با امضای معاهده ماستریخت، رسالتی مهم به نام همگرایی را به طور رسمی کلید زد. در این معاهده دو موضوع بسیار مهم مطرح شد: اول موضوع مدیریت اروپا و دوم پیمان پولی و مالی که سال بعد یورو از آن متولد شد. سال ۲۰۱۲ بیستمین سالگرد تصویب معاهده ماستریخت بود. زمانی که این معاهده امضا شد، بسیاری بر این باور بودند که مشکلات موجود بر سر راه همگرایی اروپا به آسانی قابل پشت سرگذاشتن است اما امروز با گذشت دو دهه هنوز این مشکلات

مشکلات عمده اروپا است که به جامعه اروپایی اجازه نمی‌دهد به شکلی متحد و یک پارچه مانند یک کشور عمل و اقدام مشترک در قبال دیگر کشورها را دنبال کند. جامعه اروپایی در دوران اوج خود سعی داشت تا هویت‌های ملی اتباع خود را کمزنگ کند و در عوض به آن‌ها هویت محلی ببخشد اما این سیاست شکست خورد و حتی مقامات عالی رتبه کشورهایی همچون آلمان و انگلیس به این موضوع اقرار کردند؛ همین موضوع مانعی برای شکل‌گیری یک جامعه همگن شد. سایت خبری 'یورو اکتیو' نوشت: دیوید کامرون نخست‌وزیر بریتانیا در فوریه ۲۰۱۱ در کنفرانس امنیتی مونیک، چند فرهنگی را در اروپا شکست خورده عنوان کرده و گفته است دیدگاه‌های فرهنگی و اجتماعی برای ساخت یک جامعه که بتواند در مردم حس تعلق ایجاد کنند ناتوان بوده و جامعه به درستی هدایت نشده است. 'اتکلا مرکل' صدراعظم آلمان نیز چندی بعد در سخنانی اذعان کرده بود: سیاست چند فرهنگی در اروپا شکست خورده است و ما نباید به فرهنگ‌های دیگر با زمینه‌های متفاوت اجازه دهیم که بدون ادغام در جامعه در کنار ما زندگی کنند.

روای تشکیل ایالات متحده اروپا با شکست مواجه شده است، فرانسوی‌ها این روزها سخنان دوگل، رئیس‌جمهور پیشین این کشور را که گفته بود «دولت‌ها را هرگز نمی‌توان از میان برد» بیش از آرزوهای ایده آلیست‌های چپ و راست می‌پسندند. اگر تا چند سال پیش بسیاری از ایده آلیست‌های اروپایی همچون "بروس راست"، نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل معتقد بودند که «همانطور که آگاهی طبقاتی باعث همبستگی یک طبقه می‌شود، آگاهی منطقه‌ای نیز می‌تواند به همبستگی منطقه‌ای و جمع شدن کشورهای منطقه در یک سازمان منجر شود». اما این روزها نظر و سخن هانس مورتگنا پدر رئالیسم در روابط بین‌الملل است که "نظام بین‌الملل را راه‌گیزی از بازیگران ملی و دولت‌ملت‌ها نیست حتی اگر بازیگرانی مثل سازمان‌های منطقه‌ای بخواهند با جای پای آنها بگذارند"